**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010719**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که اگر دو تا حادثه‌ای باشد که نمی‌دانیم کدام جلوتر است، کدام عقب‌تر است یکی‌شان معلوم التاریخ است یکی‌شان مجهول التاریخ. آیا اینها اصل در هر دو جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود؟

مرحوم شیخ می‌فرمایند اصل در مجهول التاریخ جاری می‌شود اصل عدم، ولی در معلوم التاریخ اصل عدم جاری نمی‌شود به دلیل این که در معلوم التاریخ هیچ شکی نداریم تاریخش معلوم است قبل از این تاریخ معدوم بوده، در این تاریخ و بعد از آن هم موجود شده، شکی نداریم که بخواهیم استصحاب بکنیم. مرحوم آقای خویی فرموده بودند که این کلام شما در صورتی هست که ما عدم یک حادثه را فی نفسه بخواهیم در نظر بگیریم و نسبت به عمود زمان بخواهیم در نظر بگیریم. ولی ما عدم یک حادثه را نسبت به حادثۀ دیگر در نظر می‌گیریم. بنابراین ما مثلاً در این مثالی که نمی‌دانیم پدر زودتر از دنیا رفته یا پسر زودتر از دنیا رفته عدم موت پدر را که مجهول التاریخ مثلاً هست نسبت به پسر که معلوم التاریخ است ما نمی‌دانیم این عدم در زمان واقعی فوت پسر وجود داشته یا نداشته، استصحاب می‌کنیم. که نتیجه‌اش این می‌شود که پدر موقع مرگ پسر زنده بوده، بنابراین پدر باید ارث ببرد. معارضه می‌کند با آن دلیلی که در مورد پسر می‌گوییم پسر موقع مرگ پدر زنده بوده اینها معارضه می‌کنند نمی‌شود حکم به ارث بردن نه پدر کرد نه پسر به وسیلۀ استصحاب. این کلام مرحوم آقای خویی. آقای صدر اینجا اینجوری تعبیر می‌فرمایند، می‌فرمایند که ما در استصحاب یکی از دو جزء مرکب در صورتی می‌توانیم استصحاب کنیم که این دو جزء به نحو ترکیب در موضوع دلیل اخذ شده باشند ولی اگر به نحو تقیید در موضوع دلیل اخذ شده باشند استصحاب جاری نیست و مثبت است. ما اگر مجهول التاریخ را نسبت به زمان معلوم التاریخ می‌خواهیم عدمش را استصحاب کنیم. آن معلوم التاریخ را بما هو یک حادثۀ مشخص فرض کنید در این مثال ما موت پدر و موت پسر ما می‌گوییم موت پدر را عدمش را تا موت پسر بما هو موت، مقید به موت پسر زمان را اخذ بکنیم این تقیید می‌شود و تقیید که شد اصلاً استصحاب جاری نیست. پس بنابراین ما باید موت پدر را تا زمان واقعی موت پسر استصحاب کنیم. و زمان واقعی موت پسر ممکن است همان زمانی باشد که ما معلوم التاریخ را که می‌خواهیم استصحاب کنیم نسبت به زمان واقعی مجهول التاریخ می‌خواهیم استصحاب کنیم دیگر. زمان واقعی مجهول التاریخ ممکن است همین زمان معلوم التاریخ باشد. و در این زمان معلوم التاریخ دیگر استصحاب جاری نمی‌شود، اینجوری تعبیر می‌کنند. شبیه همین کلام با یک مقداری تفاوت در تعبیر در کلام مرحوم حاج شیخ در حاشیۀ درر هم هست و در حاشیۀ درر یک حاشیه‌ای هست به نام آقای اراکی است ولی ظاهراً کلام خود آقای حاج شیخ است. آقای اراکی در اصول فقه‌شان این مطلب را صراحتاً از مرحوم حاج شیخ نقل می‌کنند، مجلس درس ایشان هست. در متن در صورتی که مجهول التاریخ را، البته ایشان این بیان را در مجهولَیْ التاریخ شبیه این را آقای حاج شیخ آورده که آن مجهولَیْ التاریخ ممکن است نقض یقین به یقین باشد. ببینید یک بار دیگر در این مثال تطبیق بکنیم، ما یقین داریم که پسر مثلاً روز جمعه از دنیا رفته. نمی‌دانیم پدر پنجشنبه از دنیا رفته یا شنبه از دنیا رفته؟ آیا ما می‌توانیم حیات پسر را تا زمان واقعی موت پدر استمرار ببخشیم؟ می‌گویند نمی‌شود. شما می‌خواهید استمرار ببخشید حیات پسر را تا زمان واقعی فوت پدر. فوت پدر ممکن است جمعه باشد، ممکن است شنبه باشد. اگر جمعه یا شنبه باشد، در جمعه و شنبه پسر از دنیا رفته، یقین داریم که پسر در جمعه و شنبه از دنیا رفته، بنابراین احتمال دارد که اینجا نقض یقین به یقین باشد، بنابراین شبهۀ مصداقیۀ نقض یقین، قاعدۀ استصحاب هست. خب این بیان مرحوم آقای صدر که مشابه‌اش، حالا بعد در حاشیۀ آقای حاج شیخ هم ببینید همین مشابه‌اش را می‌بینید. ایشان می‌گوید لکونه شبهةً مصداقیةً بنقض الیقین بالشک، بعد توضیح داده و تطبیق کرده، در یک مثال دیگری تطبیق کرده حالا من آن مثال را نیاورم بهتر است. در مجهولَیْ التاریخ این را تطبیق کرده. آن فرق ندارد، آن چیزش یکسان است مثل هم است. البته آقای صدر در مجهولَیْ التاریخ یک تفصیلی دارد که من حالا بعد در مورد تفصیلش صحبت می‌کنم. اینجا عرض کردم که این مطلب ایشان شبیه مطلبی هست که مرحوم شیخ انصاری در بحث جریان استصحاب در طرفَیْ العلم الاجمالی، در یک طرفش، ایشان می‌گوید اگر ما در یک طرف علم اجمالی بخواهیم استصحاب جاری کنیم، این شبهه وجود دارد به دلیل این که ممکن است این یک طرف همان طرفی باشد که متعلق علم اجمالی ما هست. اگر متعلق علم اجمالی ما باشد اینجا تناقض صدر و ذیل پیش می‌آید، تعبیر شیخ این هست. می‌گوید چون از یک طرف ما مأموریم که نقض یقین به شک نکنیم، دست می‌گذاریم روی این شیء می‌گوییم که نمی‌دانیم یک طرف علم اجمالی قبلاً پاک بوده، نمی‌دانیم الآن نجس شده یا نجس نشده، استصحاب بقای طهارت می‌کنیم لا تنقض الیقین بالشک می‌گیرد. از یک طرف شارع گفته که شما اگر یقین داشته باشید باید به آن یقین عمل کنید، نقض یقین به یقین کنید. آن معلوم بالاجمال ما ممکن است منطبق بر همین طرف باشد. بنابراین ممکن است این، اگر بر یک طرف منطبق باشد شارع به ما وظیفه داده که از این طرف اجتناب کنید، این را نجس فرض کنید. علم اجمالی اقتضاء می‌کند ما این طرف را نجس فرض کنیم، به جهت ذیل حدیث چون مصداق نقض یقین به یقین است. از آن طرف استصحاب که صدر قضیه هست اقتضاء می‌کند که ما این را پاک فرض کنیم. بنابراین تناقض صدر و ذیل پیش می‌آید. این مطلب و مطلب مرحوم شیخ، مطلب آقای صدر مرحوم حاج شیخ اینها از یک ریشه‌اند، حالا توضیح می‌دهم که چرا از یک ریشه‌اند. و به نظر می‌رسد اگر آقای صدر می‌خواستند و آقای حاج شیخ می‌خواستند تعبیر کنند، تعبیر شیخ دقیق‌تر است. تا تعبیر آقایان. توضیح ذلک این که اینجا نه این که نقض یقین به شک نیست، اینجا هم نقض یقین به شک است هم نقض یقین به یقین است. چون به یک عنوان شک داریم، به عنوان دیگر یقین داریم. به عنوان تفصیلی اگر در نظر بگیریم شک داریم، به عنوان اجمالی یقین داریم. ما نحن فیه هم همین است. ما در معلوم التاریخ وقتی می‌خواهیم استصحاب کنیم عدم معلوم التاریخ را نسبت به آن زمان مجهول بخواهیم استصحاب کنیم نسبت به عمود زمان شک نداریم، یقین داریم. ولی نسبت به حادثۀ دیگر آن، اشارۀ اجمالی به آن حادثه که می‌کنیم نسبت به آن حادثه شک داریم. یعنی به هر حال ما نمی‌دانیم آن یقین سابق ما، ما قطع داشتیم قبل از زمان مرگ پدر که مجهول است پسر زنده بوده یک زمانی. مرگ پدر را نمی‌دانیم کی اتفاق افتاده، احتمال دارد پنجشنبه باشد، احتمال دارد جمعه باشد، احتمال دارد شنبه باشد. ولی چهارشنبه پدر حتماً زنده بوده پسر هم زنده بوده، هر دوشان زنده بودند. پس بنابراین ما استصحاب می‌خواهیم بکنیم حیات پسر را، یک زمانی بوده که هنوز مرگ آن مجهول التاریخ اتفاق نیفتاده بوده، مرگ پدر اتفاق نیفتاده بوده، و مرگ پسر هم اتفاق نیفتاده بوده. بعد از آن شک داریم که آیا آن معلوم التاریخ، آن عدمش تبدیل به وجود شده یا نشده. یعنی ما در واقع اینجا اینجور نیست که فقط نقض یقین به یقین باشد. هم نقض یقین به یقین است، اگر استدلال درست باشد، هم نقض یقین به یقین هم نقض یقین به شک است.

**شاگرد:** شبهۀ مصداقیه نیست.

**استاد:** شبهۀ مصداقیه نیست هر دو مصداق هستند. این که کلام مرحوم شیخ دقیق است که تناقض صدر و ذیل پیش می‌آید نه شبهۀ مصداقیۀ نقض. اینها آقایان اینجوری چیز کردند، گفتند که به قرینۀ ذیل مراد از نقض یقین به شک، نقض یقین به شکی است که نقض یقین به یقین نباشد. ذیل را مقید صدر قرار دادند، به دلیل این که کأنّ با همدیگر تناقض دارند، امثال اینها. در حالی که وجهی ندارد ما ذیل را مقید صدر قرار بدهیم. نه، ما ممکن است برعکس بگوییم یقینی، نقض یقین به یقینی مشکل هست که نقض یقین به شک نباشد، برعکس بگوییم. اگر نقض یقین به یقین همراهش نقض یقین به شک باشد نقض یقین به یقین نکن. چرا شما ذیل را مقید صدر قرار می‌دهید؟ صدر را مقید ذیل قرار بدهید. بنابراین تقریب فنی همان تقریب مرحوم شیخ است که اینجا هم صدر می‌تواند مقید ذیل باشد هم ذیل می‌تواند مقید صدر باشد، بنابر این تناقض صدر و ذیل پیش می‌آید. بنابراین اگر بخواهیم تقریب را دقیق کنیم، تقریب شیخ دقیق‌تر است. ولی اصل مطلب این هست که یک پیش فرضی در این تقریبات در نظر گرفته شده که آن پیش فرض نادرست است که تمام این هم کلام شیخ و هم کلام آقای صدر و کلام آقای حاج شیخ را ناتمام قرار می‌دهد. آن پیش فرضی که آقایان پذیرفتند آن این هست که کأنّه روایت، ذیلی که نقض یقین به یقین بخواهد بگوید، یقین به هر یقینی ولو به آن عنوانی که به آن عنوان یقین سابق تعلق نگرفته ناظر به این است. در حالی که به نظر می‌رسد که این روایت این ذیل یک مطلب تعبدی جدیدی نمی‌خواهد ذکر بکند. می‌خواهد بگوید اگر یک یقین شما تبدیل به یقین دیگر شد بر طبق یقین جدید باید عمل کنید، به آن یقین سابقتان اعتنا نکنید چون آن یقین سابقتان از بین رفته دیگر. در حالی که اگر مراد این بیان آقایان باشد یقین سابق از بین نرفته، یقین سابق به یک عنوان است، یقین جدید به یک عنوان دیگر است. در حالی که این می‌خواهد بگوید جایی که یقین سابق شما از بین رفت به وسیلۀ یقین جدید، به آن یقین سابق عمل نکنید، به یقین جدید عمل کنید و این در جایی هست که یقین سابق و یقین لاحق هر دو به یک عنوان تعلق بگیرند. نه یقین سابق مثلاً به عنوان اجمالی و یقین لاحق به عنوان تفصیلی، و به تعبیر دیگر می‌خواهیم بگوییم ظهور دلیل این هست یک نکتۀ جدیدی نمی‌خواهد ذکر کند. لا تنقض الیقین بالشک می‌گوید تا وقتی که شک داری آن یقین را ادامه بده، ولی اگر شک نبود، یقین بود، یعنی جایی هست که شک نداشته باشید. نه جایی که هم شک دارید هم یقین دارید. جایی که شک ندارید آن یقین سابق را ادامه بده. جایی که شک این ما نحن فیه مصداق آنها نیست. جایی شما شک ندارید که یقین به همان عنوانی که تعلق گرفته است آن به همان عنوان تبدیل بشود به یقین در زمان لاحق. و الا اگر به دو عنوان باشد شما اینجا هم شک دارید هم یقین دارید. این می‌خواهد بگوید آقا تا مادام کونک شاکاً یقین را ادامه بده. ولی اگر شک شما ادامه پیدا نکرد تبدیل شد به یقین، دیگر آن یقین را ادامه نده. یک نکته‌ای را اینجا می‌خواهم عرض بکنم، علاوه بر این که به نظر می‌رسد ظاهر دلیل اینجوری هست، علاوه بر آن یک مطلبی هست، آن این است که این دلیل می‌گوید که شما نقض نکن یقین سابقت را با شک. این نقضی که شما یقین سابق را با شک انجام می‌دهید یک فعل اختیاری است دیگر. یعنی شما اختیاراً آن یقین سابقتان را با شک دارید نقض می‌کنید. می‌گویید الآن شک دارم بنابراین آن عملی را که در زمان یقین انجام می‌دادم در زمان شک انجام نباید بدهم. می‌گوید شما این رفتار را که در زمان شک منهی هست نباید به وسیلۀ شک از جری عملی بر طبق یقین دست بکشید، در زمانی که آن یقین به یقین مثله، بیقینٍآخر تعلق گرفته آن را باید انجام بدهید. یعنی جری عملی بر طبق یقین سابق را کنار بگذارید، جری عملی بکنید بر طبق یقین لاحق. در چه صورت جری عملی بر طبق یقین لاحق می‌شود کرد؟ به عنوان یک فعل اختیاری؟ در صورتی که یقین لاحق را من علم به آن داشته باشم. و الا یقین لاحق که ممکن است یقین داشته باشم. آقایان اینجوری تصویر کردند. گفتند ممکن است یقین داشته باشم. ممکن است مثلاً در آن مورد علم اجمالی که مرحوم شیخ ذکر کرده در آن طرفی که من دارم رویش استصحاب می‌کنم می‌گویم ممکن است همین طرفی که دارم استصحاب طهارت در آن می‌کنم همان طرفی باشد که متعلق علم اجمالی من هست. بنابراین من با آن علمی که احتمال دارد بر اینجا منطبق باشد با آن دارم آن یقین سابق را نقض می‌کنم. اینجا جایی هست که معلوم نیست که این یقین داشته باشد یا وجود نداشته باشد. یقین ناقض را اگر بخواهد یک فعل اختیاری باشد من باید به آن التفات داشته باشم. فرض کنید من می‌گویم که من به وسیلۀ فلان شخص این معامله را جوش دادم. جایی که من نمی‌دانم فلان شخص اصلاً کی هست، اصلاً نمی‌شناسمش. ممکن است آن کسی که اینجا من معامله را به وسیلۀ او جوش داده باشم همین شخص باشد، ممکن است. یک کسی اینجا وجود داشته احتمال دارد که به وسیلۀ او من این معامله را جوش دادم همان زید باشد. اینجا نمی‌شود گفت که من به وسیلۀ آن آقا این معامله را جوش دادم. چون من در صورتی می‌توانم بگویم یک عنوان سبب نقض هست که نسبت به آن عنوان علم داشته باشم. من یقین لاحق، اگر مراد از یقین لاحق یقین بأیّ عنوان کان باشد، ولو به عنوان‌هایی که من نمی‌دانم این عنوان انطباقش بر اینجا هست یا نیست باشد. معنایش این است که احتمال دارد این متعلق یقین سابق من الآن هم متعلق یقین دیگری باشد، احتمال دارد. احتمال هم دارد نباشد. پس چیزی که معلوم نیست یقین هست، معلوم نیست یقین نیست چجوری می‌توانم او را ناقض قرار بدهم؟

**شاگرد:** تمام اطراف احتمال را انجام بدهید، معلوم بالاجمال که باید نقضش کنید

**استاد:** نه بحث این است که من دارم به وسیلۀ او نقضش می‌کنم. یعنی دارم می‌گویم که دیگر آن وجود ندارد، نقضش باید بکنم.

**شاگرد:** خب پس تمام احتمالاتی که وجود دارد

**استاد:** نه دارم نقضش می‌کنم یعنی این که من. ببینید بحث سر این است که من الآن می‌گویم آن یقین سابق را به وسیلۀ این یقینی که دارم، به وسیلۀ چیزی می‌توانم آن را نقض کنم، یعنی ببینید

شاگرد: ولو به نحو تدریجی بتوانم یا این یا این

استاد: نه، به وسیلۀ آن من نقض نکردم، شاید نفی کرده باشم

شاگرد: هر دو را هم انجام می‌دهم تا یقین کنم

استاد: نه، بحث اینجور نیست که، اگر بر این منطبق باشد باید نقض کنم. اگر منطبق باشد نه، نقض نباید بکنم. ببینید من فرض کنید من می‌گویم به وسیلۀ شیر از ترس شیر من فرار کردم. این را می‌خواهم بگویم، وقتی ما می‌گوییم به وسیلۀ یک شیءای من یک عمل اختیاری انجام دادم این شیء باید معلوم انسان باشد. شیءای که معلوم نیست تحقق داشته باشد یا معلوم نیست تحقق نداشته باشد و نمی‌توانم به آن، ممکن است آنها. اگر واقعاً آن منطبق بر این مورد نباشد بر مورد دیگر باشد.

شاگرد: از هر دو باید اجتناب کنند دیگر.

استاد: نه بحث سر این هست که آن یقین سابق را، آن یقین سابقی که در این مورد هست، من یقین سابقی دارم که این قبلاً این طرف طاهر بوده، آن یقین سابق را با چی دارم نقض می‌کنم؟ یقین سابق طهارت در یک طرف، یقین سابق.

شاگرد: احراز آن یقین

استاد: نه، یقین سابقی که در این طرف هست، یقین سابق در یک طرف معینه. آن یقین سابق را می‌گوید شما با یقین دیگر نقضش بکن. این یقین دیگر معلوم نیست ناقض باشد اصلاً، من نمی‌توانم نقضش کنم. یعنی این مورد یقین اگر علم پیدا کنم به موردش که دیگر از اجمالی بودن خارج می‌شود. تا وقتی هم که علم پیدا نکنیم نمی‌تواند ناقض باشد.

شاگرد: یعنی لازمه‌اش نقض یقین سابق است؟

استاد: دقت نکردید. یک قدری دقت کنید. ببینید من قبلاً یقین داشتم که طرف الف پاک بوده، شیخ می‌گوید که اگر معلوم بالاجمال ما بر طرف الف منطبق باشد متعلق علم اجمالی من طرف الف است. البته اینجا در بحث علم اجمالی یک بحث‌هایی وجود دارد که آقای صدر اینها آنها را جواب که می‌دهند می‌گویند علم اجمالی به جامع تعلق می‌گیرد، علم اجمالی به فرد تعلق نمی‌گیرد، من آن چیزها را کار، با پذیرش همۀ مبانی دارم بحث را دنبال می‌کنم. شیخ بحثش این است کأنّ اگر آن نجس واقعی این طرف باشد من به این طرف به عنوان اجمالی یقین دارم، درست. ولی بحث این است که اگر بر این طرف منطبق باشد من یقین دارم. این یقینی که معلوم نیست تحقق داشته باشد یا تحقق نداشته باشد این یقین که نمی‌تواند ناقض آن یقین سابق باشد. یقین سابق من یقین به طهارت همین لباس است. یقین به طهارت همین لباس را شما می‌خواهید با یقین اجمالی نقض کنید. این یقین اجمالی را انطباقش بر این مورد قطعی است یا قطعی نیست؟ قطعی که نیست، احتمالی است. پس بنابراین ممکن است این متعلق آن یقین باشد ممکن است نباشد. اگر متعلق است پس بنابراین چجوری می‌توانید شما نقضش بکنید؟

شاگرد: یقین دوم را ناقض قرار بدهد یعنی بر طبقش جری عملی کند، درست است؟ یقین اجمالی.

استاد: یعنی آن یقین قبلی را نفی‌شان با آن. به آن عمل نکن.

شاگرد: به یقین اجمالی‌ات عمل کن. به یقین اجمالی عمل

استاد: نه فقط به این نیست که به آن عمل کن، به این هم عمل نکن، من چجوری می‌توانم به آن یقین سابق عمل نکنم؟ این نکته را بگیرید. این سابق را چجوری می‌توانم عمل نکنم؟

شاگرد: یقین سابق طهارت است.

استاد: طهارت این لباس است. طهارت شخص این لباس است.

شاگرد: از شخص این لباس اجتناب می‌کنم، از شخص آن هم اجتناب می‌کنم.

استاد: شخص این لباس در صورتی که در این، شما

شاگرد: تا ناقض بودن آن را احراز کنم که انجام دادم، جری عملی بر طبق آن ناقض اجمالی.

استاد: بحث این است به شرطی که اگر چیز نباشد چی؟ اگر واقعا آن نجس نباشد؟ نجس بر طبق آن نباشد. شارع مقدس می‌گوید در صورتی که این، این او را نقض کرده باشد، اگر نقض نکرده باشد چی؟ شاید کرده باشد شاید نکرده باشد. ببینید بحث سر این هست که در صورتی که این یقین لاحقی که می‌آید این یقین جلوی او بایستد. یعنی من می‌خواهم به وسیلۀ، این را می‌گویم اگر شما، خلاصۀ عرض من این هست که لا ینقض الیقین بالشک بل ینقضه بیقین آخر معنایش این هست که می‌گوید به عنوان یک فعل اختیاری شما می‌توانید به وسیلۀ آن یقین آخر، آن یقین سابق را از بین ببرید، می‌توانید از بین نبرید. این در جایی هست که من می‌دانم یقین لاحق کجاست تا این یقین لاحق را ناقض او قرار بدهم. این اجمال قضیه. من تصورم این است که بحث یک مقداری واضح‌تر از این است که ما با این تقریبات بخواهیم چیز کنیم، در این که لا ینقض الیقین بالشک بل ینقضه بیقین آخر ناظر به همان یقین قبلی هست و به همان عنوان و یک چیز جدیدی نمی‌خواهد بگوید و اینجا اصلاً تناقض صدر و ذیل از اوّل فهمیده نمی‌شود این مسئله‌اش یک قدری تصور می‌کنم روشن باشد. بنابراین این بیاناتی که در کلمات آقایان هست به نظر تام نمی‌آید. اینجا البته ما خودمان عرضمان این بود که در معلوم التاریخ استصحاب جاری نمی‌شود به دلیل این که اصلاً استصحاب به ملاحظۀ حادثۀ مجهول آن جاری نیست. یعنی لحاظی که در استصحاب وجود دارد نسبت به عمود زمان است. این بیان مرحوم آقای خویی که ما می‌توانیم نسبت به غیر عمود زمان او را بسنجیم این خلاف ظاهر ادله است. ظاهر ادله این هست می‌گوید لأنّک کنت علی یقین من طهارتک فشککت آن این هست که شک شما نسبت به یک زمان مشخصی است. اما شک شما نسبت به یک زمان اجمالی که معلوم نیست آن زمان کی هست، این را شامل نمی‌شود. زمان مشکوک باید از جهت عمود زمان مشخص باشد. اما زمان مشکوک مردد باشد آن اثباتاً آن را شامل نمی‌شود. بنابراین نتیجۀ این بحث این می‌شود در دوران امر بین مجهول التاریخ و معلوم التاریخ در مجهول التاریخ جاری می‌شود ولی در معلوم التاریخ جاری نمی‌شود. حالا من یک نکته‌ای را اینجا اشاره کنم توضیحش باشد فردا. آقای صدر می‌فرماید که ما این اشکالی که اینجا مطرح کردیم در فرد مردد هم شبیه همان اشکال را مطرح داریم، اشکال ما شبیه همین اشکال در فرد مردد وجود دارد و اینجوری تعبیر کردند. این را حالا به نظر ما اشکال اینجا غیر از اشکال فرد مردد است اصلاً و اشکالی که ما در اینجا، خودمان هم قبول کردیم در فرد مردد نمی‌آید. آیا بین ما نحن فیه و فرد مردد ملازمه‌ای وجود دارد؟ یا ملازمه‌ای وجود ندارد این را فردا ان شاء الله در موردش توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان